

ترجمه‌ی : پرویز اذکابی

تالیف : ابن کمال پاشا

بر تری زبان پارسی بر دیگر زبانها

(۴)

تعلیقات

توضیح در باره‌ی شرح حالها ، فواید و اضافات

ص ۴۹۵س ۴

«غمدان»؛ در باره‌ی آن رجوع شود به کتاب «نزهة القلوب» (ص ۲۶۳) و «الاکلیل» (ج ۸ ص ۱۵-۲۴) و «شفاء الغلیل» (ص ۱۶۳ و ۲۱۲) و «شمس العلوم» (ص ۸۱) و «آثار الباقیه» (ص ۳۵) و «الاخبار الطوال» (ص ۲۵) و «المحاضرات» (ج ۲ ص ۲۶۵) .

ص ۴۹۵س ۹

«... غمدان را، سلیمان بن داوود -ع- بساخت...»؛ ابوحنیفه احمد بن داوود دینوری-مرده بسال ۲۸۲- در «الاخبار الطوال» (ص ۲۵) گوید : «و در سر زمین یمن سه دژ استوار بساخت، که مردم بما تند آنها ندیدند، و آنها: سلحین، بینون، و غمدان است.»

ص ۴۹۵س ۱۱

«سلحین» ، در این باره رجوع شود به : «شمس العلوم» (ص ۵۰) و

ص ۴۹۵ س ۱۱

«شاعر»، زوجدن حمیری است۔ بنا بر آنچه در «تاج العروس» (ج ۹ ص ۱۵۱) ذیل «بین» آمده است.

ص ۴۹۵ س ۱۲

«آیا پس از...»

: (هل بعد غمدان او سلحین من اثر

او بعد بینون بینى الناس ایباتاً)

: «.....» !

در اصل بنقل از «معجم البلدان» چنین آمده است. و آن ، بنا بر آنچه در

«الاکلیل» آمده :

«ام بعد «سلحین» لاعین ولا اثر

ام بعد «بینون» بینى الناس ایباتاً»

و در «تاج العروس» :

و بعد «سلحین» بینى الناس ایباتاً»

و بعد «بینون» لاعین ولا اثر

ص ۴۹۵ س ۱۳

«غمدان در روزگار عثمان... ویران شد...» در «آثار البلاد و اخبار العباد»

(ص ۳۴) آمده است :

«حکایت کنند که عثمان بن عفان (رض) هنگامی که فرمان به ویران کردن غمدان داد، بدو گفتند که: کاهنان میگویند: ویران کننده ی غمدان، کشته میشود. پس فرمان داد آنرا به وضع نخست باز گردانند. اما گفتند: چنانچه خراج زمین را در این راه صرف کنی، بدان گونه که بوده است، باز نکرد. پس منصرف شد. و چون ویرانش کرد؛ روی یکی از چو بهای سقرش، نمشویی یافته شد: و او گذار غمدان! ویران کننده ی تو کشته می شود.» چون عثمان بن عفان آن را ویران کرد (۱)، کشته شد. و هم در دیوار کاخ، از نشستگاههای

* از توبه جهان ، شکیبایی رسید ؛
و بدین سان ، روز گاران بگذشتند .
شادویی هست و اندوهی ، پس از آن
نه این اندوه باید و نه آن شادی . * - پ.

ص ۳۹۵ س ۳۴

«ابومعشر» : جعفر بن محمد بن عمر بلخی ، از منجمان مشهور در سده ی سوم هجری است . در گذشت او بسال ۲۷۲ هـ - روز ۲۸ ماه رمضان - بوده است و عمرش به صدسال رسید . ابن ندیم و قفطی ، در حدود ۴۰ کتاب از وی بر شمرده اند . شرح حالی از او در «تاریخ مختصر الدول» (ص ۲۵۸ - ۹) و «الفهرست» (ص ۳۸۶-۷) و «دلفننامه» (ج «ابوسعبد» ص ۸۵۳-۵) و «وفیات - الاعیان» (ج ۱ ص ۱۱۲-۳) و «دائرة المعارف الاسلامیة» (ج ۱ ص ۴۰۴-۵) و «حواشی چهارمقاله» (ص ۱۹۸) هست .

ص ۳۹۶ س ۳-۴

«... تابگاه اسکندر ، که وی آن را ویران ساخت.» : رجوع کنید به «التنبیه والاشراف» (ص ۳۲) . در «تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء» (ص ۲۹) آمده است :

«در باره ی اخباری که داستان پردازان ساخته اند ، اینکه : او [= اسکندر] در سرزمین ایران ، دوازده شهر بساخت و نام همه ی آنها را اسکندریه گذاشت ؛ [که یکی از آنها در اصفهان و ...] ؛ هیچ این سخنان را پایه یی نیست ؛ زیرا وی ویرانگر بوده است ، نه بنیادگر.»

(۱) - «... و از افعال پسندیده ی او [= عثمان] آن بود که غمدان را ویران کرد . و غمدان کوشکی بود یمن که در همه ی جهان نظیر نداشت و حاجیان چون از حج بازگشتندی بفرج و نظاره ی آن کوشک رفتندی و تعجبها نمودندی و گفتندی این از خانه ی مکه نیکوتر است ؛ عثمان بفرمود آن را ویران کردند تا بیش هیچ بنا را بر خانه ی کعبه تفضیل نهند .» (تجارب السلف ص ۳۶) .

(*) :- (صبراً) الدهر نال منك فهكذا مضت الدهور

ص ۴۹۶ س ۵

«کتاب المجالس»؛ چنین آمده است در اصل به نقل از «معجم البلدان» . حاجی خلیفه در «کشف الظنون» (ج ۲ ص ۱۵۹۱) آن را «المجالسة» نامیده است و همین درست است . گوید : «لمجالسة، از احمد بن مروان دینوری مالکی است . مرده بسال ۳۱۰ - که در آن از کتابهای حدیث و خبر ، نوادر و آثار ارزنده و برگزیده حکمتها و اشعار ، مطالبی جای داده است . گزینشی هم از آن کرده اند ، بنام : « نخبة المؤمنة من كتاب المجالسة » .

ص ۴۹۶ س ۵

«انس بن مالك» : وی ابو حمزه انس بن مالك انصاری خزرجی ، خدمتگر رسول خدا - ص - است ، که از صحابه‌ی مشهور و از بزرگترین راویان حدیث بود . بسال ۵۹۳ - در بصره درگذشت ؛ بجزاین سال نیز گفته شده و عمر او از صد سال تجاوز کرد . شرح حالی از او در «تاریخ گزیده» (ص ۲۶) و «اسد الغابة» (ج ۱ ص ۱۲۲-۹) و «دائرة المعارف الاسلامیة» (ج ۳ ص ۴۷ - ۸) و «تهذیب الاسماء واللغات» (ج ۱ ص ۱۲۲ - ۸) هست .

ص ۴۹۶ س ۱۱

«قحطان بن هود» ؛ یعنی : هود پیامبر - ع - رجوع کنید به «شمس العلوم» (ص ۸۳) .

ص ۴۹۶ س ۱۴

«آشفتن زبانها»؛ در این باره رجوع شود به «تاریخ یعقوبی» (ج ۱ ص ۱۲) و «الخبار الطوال» (ص ۶) و «التنبيه والاشراف» (ص ۱۸۱) و «مروج الذهب» (ج ۱ ص ۲۴ و ص ۳۱۳) و «معجم البلدان» (ج ۲ ص ۱۹) و «تاریخ الامم والملوک» (ج ۱ ص ۱۴۳) و «الکامل» (ج ۱ ص ۲۸) و «الآثار الباقیه» (ص ۸۷) و «الفهرست» (ص ۱۸) . و در «توارث» (باب یازدهم : ۱-۹ ، سفر پیدایش) [عهد عتیق - چاپ ۱۹۰۴ لندن ، ص ۱۴] آمده است :

«وتمام جهانرا يك زبان و يك لغت بود * وواقع شد که چون ازمشرق کوچ می کردند و همواریشی در زمین شنعار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند * و بیکدیگر گفتند بیایید خشتها بسازیم و آنها را خوب پیزیم و ایشانرا آجر بجای سنگ بود و قیر بجای گچ * و گفتند بیایید شهری برای خود بنا نهیم و برجی

زمین پراکنده شویم * و خداوند نزول نمود تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا میکردند ملاحظه نماید * و خداوند گفت همانا قوم یکبست و جمیع ایشان را یک زبان و این کار را شروع کرده اند و الآن هیچ کاریکه قصد آن بکنند از ایشان ممنوع نخواهد شد * اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند * پس خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر بازماندند * از آن سبب آنجا را بابل نامیدند زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل جهان را مشوش ساخت و خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده نمود * .

ص ۴۹۷ س ۷

و از طبریه ... سیر می کرده : در « آثار البلاد » (ص ۹۹) آمده است :
« سلیمان -ع- چاشت پگاه بسرزمین شام در بعلبک و شامگاهان در استخر
(می و) می بود . »

[حمدالله مستوفی هم در « تاریخ گزیده » (ویراسته دکتر
عبدالحسین نوایی ، چاپ ۱۳۳۶ - ۳۹ امیر کبیر ، تهران . ص ۴۸
بعده آورده :

«... و باد هرچه در ملک او رفتی ، بگوش او رسانیدی و شادروان
سلیمان هر کجا که او حکم کردی بپردی و بامداد و شبانگاه هر بار ، یک ماهه راه
بپردی . قوله تعالی : « ولسلیمان الريح [غدوها شهر و رواحها شهر . » * سعدی
شیرازی علیه الرحمه گوید :

نه بر باد رفتی سحر گاه و شام سریر سلیمان علیه السلام
با آخر ندیدی که بر باد رفت ؟ خنک آنکه بادانش و ادرفت . (۱)

.....

و نیز رجوع شود به : مجله « وحید » - سال پنجم - ش ۱۱ - آبانماه
۱۳۴۷ (ص ۱۰۴۵-۱۰۵۲) و بویژه : ش ۱۲- آذر ۴۷ (ص ۱۱۲۲-۱۱۲۹) و
سال ششم - ش ۱ دیماه ۱۳۴۷ (ص ۸۳-۸۸) و ش ۳ و ۲ (ص ۱۶۲-۱۶۸) و

بیمد... مقالات «رسول پرویزی» به عنوانهای گوناگون، درباره‌ی «روایات حافظ از سلیمان». و نیز: «دیوان حافظ»، ویراسته‌ی «انجمن شیرازی» (فهرست نامها: سلیمان، بویژه: ص ۱۹، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۷۴). [

ص ۳۹۷ س ۹

«ملك سلیمان»: در این باره رجوع شود به کتاب «ممدوحین سعدی» (ص ۱۷۳-۵).

ص ۳۹۷ س ۱۰

«خاقانی»: بدیل بن علی خاقانی شاعر، معروف به حسان العجم، در گذشته سال ۵۹۵. از او شرح حالی در «لباب الالباب» (ج ۲ ص ۲۲۱-۴) و «تذکره الشعراء» (ص ۷۸-۸۳) و «سخن و سخنوران» (ج ۲ ص ۳۰۰ - ۴۰۳) هست.

ص ۳۹۷ س ۱۱

«شکرکه خوارزمشاه...» (شعر)؛ این بیتها را در دیوان خاقانی که مرحوم علی عبدالرسولی انتشار داده، نیاقتم. تنها مولف «تاریخ جهانگشا» (ج ۲ ص ۳۹) آنها را آورده و به خاقانی مذکور نسبت داده است. این چنین است بنا بر آنچه در آنجا آمده:

مژده که خوارزمشاه ملك سپاهان گرفت

ملك عراقین را همچو خراسان گرفت

ماهجه چتر او قلمه گردون گشود

مورچه تیغ او ملك سلیمان گرفت .

ص ۳۹۷ س ۱۱

«خوارزمشاه»: وی سلطان علاءالدین تکش خوارزمشاه بن ایل الباسلان بن اتسز بن محمد بن انوشکین خوارزمشاه، فرمانروای خراسان است. سال ۵۹۶ هـ در ماه رمضان مرد. از او شرح حالی در «تاریخ گزیده» (ج ۱ ص ۴۹۱-۳) و «الکامل» (ج ۱۲ ص ۷۳ و ج ۱۱ ص ۱۶۸-۷۳) و «حبیب السیر»

ص ۴۹۷س ۱۵

«ابن لهیعه»؛ وی ابو عبدالرحمان عبدالله بن لهیعه بن عقبه بن فرعان حضرمی اعدولی غافقی مصری؛ قاضی مصر، از محدثان سده‌ی دوم هجری بود. بسال ۹۷ هـ - زاده شد و بسال ۱۷۴ در مصر درگذشت؛ ۱۷۰ نیز گفته‌اند. از او شرح حالی در «وفیات الاعیان» (ج ۱ ص ۲۴۹ - ۵۰) و «تهذیب الاسماء واللغات» (ج ۱ ص ۲۸۳ - ۴ و ج ۲ ص ۳۰۱) و «ضبط الاعلام» (ص ۱۶۹) هست.

ص ۴۹۷س ۱۶

«پارسیان و رومیان، قریش غیر تازیان‌اند»؛ بشاربن برد، شاعر [ایرانی نژاد] بنا بر آنچه در «مروج الذهب» (ج ۱ ص ۱۴۸) آمده، در این معنا گفته است:

«مرا آن پارسی زادگان راد، که قریشی‌اند [۴]

به خود منسوب می‌دارند و قوم من، «قریش» غیر تازیان است» (۱)
 و در «فارسنامه» (ص ۳-۴) است: «پیامبر - ع - گفت: خدا در میان آفریدگانش دو [قوم] گزیده دارد، از تازیان «قریش» و از غیر تازیان «پارس» . و در «نفس الرحمان» به نقل از «ربیع الابرار» است از پیامبر - ص - که گفت:

«خدا از بندگانش دو [قوم] گزیده دارد: از تازیان، گزیده‌ی او «قریش» است و از غیر تازیان «پارس» .»

ص ۴۹۷س ۱۷

«دورترین مردمان به اسلام، رومیان‌اند...» (حدیث)؛ از صدر این حدیث در مرجع‌هایی که به نزد بود، آگاهی نیافتیم. در حقیقت، لفظ بقیه‌ی آن در مرجع‌ها نایبکسان است و در آنها، آن را بدین گونه (که مولف، به نقل از «معجم البلدان» روایت کرده است) نیافتیم.

(۱) - (نمندی الکرام بنو فارس قریش، و قومی قریش العجم) .

[این بیت، در «المحاضرات» (ج ۱ ص ۲۱۹)، بدین گونه

از جمله : از ابو هریره روایت شده است از رسول خدا -ص- که گفت :
 «بخت یارترین مردمان در اسلام ، اهل پارس اند . چنانچه اسلام در
 ستاره ی «پروین» بود ، مردانی از مردم پارس بدان دست می‌یاختند .»
 وهم از اوست که رسول خدا -ص- گفت : «چنانچه دانش در ستاره ی «پروین»
 بود ، مردانی از پارسی زادگان بدان دست می‌یاختند .» رجوع کنید (۱) به
 کتاب «ذکر اخبار اصبهان» (ج ۱ ص ۲ ، ۶۱۵ ، ۴۱) و «صحیح مسلم» (ج ۱ ص
 ۱۰۰ و ۱۰۱) و «مسند ابن جنبل» (ج ۲ ص ۳۰۸ و ص ۱۰۹ و ص ۴۲۰ و
 ۴۲۲ و ۴۶۹) و «صحیح الترمذی» (ج ۲ ص ۳۲۸) و «قرب الاسناد» (ص ۷۰)
 و «البحار» (ج ۳ ص ۳۳۶) و «نفس الرحمان فی فضائل سلمان» (باب ۲ :
 فی فضائل المعجم) و «مجمع البیان» (ج ۲ ص ۳۵۷) و «شرح - الشریعی» (ج ۲
 ص ۱۶۰) و «الفتوحات المکیة» (ج ۱ ص ۲۵۶) و «تفسیر علی بن ابراهیم القمی»
 (ص ۲۷۴) و «المحاضرات» (ج ۱ ص ۱۶۹) .

ص ۴۹۷ س ۲۰

«جریر بن خطفی» ؛ وی : ابو حرزة بن عطیة بن خطفی ، از گزیده
 شاعران اسلامی است . سال ۱۱۰ هـ - در گذشت . از او شرح حالی در
 «وفیات الاعیان» (ج ۱ ص ۱۰۲ - ۴) و «الوسیط» (ص ۱۸۲ - ۸) هست .

ص ۴۹۷ س ۲۰

«پارسیان و رومیان از فرزندان اسحاق ... اند» ؛ ابو هریره روایت کرده
 است از رسول خدا -ص- که گفت : «پارسیان ، فرزندان اسحاق اند . ع - .»
 رجوع کنید به «ذکر اخبار اصبهان» (ج ۱ ص ۱۱۱) . و از ابن عباس است که
 گفت : «ذکر پارسیان ، به نزد پیامبر -ص- بدین رفت که : «پارسیان پیوسته ی
 خاندان ماهستند» . گفتیم چرا؟ ای رسول خدا ! گفت : زیرا اسماعیل عموی
 فرزندان اسحاق ، و اسحاق عموی فرزند اسماعیل است .» رجوع کنید به «مختصر تاریخ
 نیشابور» (نسخه ی BURSA)